

## صلح از دیدگاه مولوی

لیلا هاشمیان\*

بسیار خرسندم که می‌بینم پس از طرح نظریهٔ «گفتگوی تمدن‌ها» از طرف رئیس جمهوری اسلامی ایران، بار دیگر و در سرزمینی دیگر، سخن از صلح و دوستی و اخوت بین ملت‌ها است.

بی‌شک در دنیایی که فن‌آوری نوین، روز به روز با پیشرفت و گسترش خود، فاصله‌های عاطفی را بیشتر می‌کند و عشق و محبت و یکرنگی جای خود را به واژه‌های دیگر می‌دهند، صحبت از برادری و دوستی، چونان کیمیایی با ارزش جلوه می‌کند. اما به مصداق: «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی» باید اذعان داشت که به برکت همین فن‌آوری، جامعهٔ انسانی کم‌کم به جامعه‌ای جهانی و به عبارتی به دهکده‌ای جهانی تبدیل می‌شود که فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون می‌توانند خواسته یا ناخواسته در جای جای آن حضور داشته باشند.

از آنجا که اجزای تشکیل دهنده و به وجود آورندهٔ فرهنگ متعدد هستند، نگارنده در این مقاله سعی خواهد کرد تا به یکی از این اجزا که همانا «ادبیات» است بپردازد. از سوی دیگر، چون دوستی و تفاهم بین ملت‌ها در ابتدا براساس یافتن مشترکات فرهنگی، تاریخی و مذهبی پایه‌ریزی می‌شود، در این راه هر وسیله‌ای که به گونه‌ای یافتن این وجوه اشتراک را تسهیل کند، مغتنم است. و باز یکی از همین وسیله‌ها «ادبیات» است. ادبیات، درس زندگی است. ادبیات، مجموعهٔ کامیابی‌ها و ناکامی‌هایی است که بشر از آغاز خلقت تاکنون با آنها مواجه بوده. ادبیات، آینهٔ تمام‌نمای فرهنگ

---

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان - ایران.

و هویت یک قوم است. و در این میان ادبیات فارسی که ریشه در فرهنگ و تمدنی کهن و بالنده دارد، در این دهکده جهانی می‌تواند جایگاهی خاص و مهم داشته باشد، چرا که تمدن ایرانی به شکلی فشرده در آثار بزرگان ادبیات ما پنهان شده است.

بی‌شک بسیاری از مردم در سرتاسر زمین با نام و آثار حافظ، مولوی، سعدی و دیگر بزرگان ادبیات فارسی آشنایی دارند و استقبال از ترجمه آثار این بزرگان به زبان‌های گوناگون، گواهی بر این مدعاست که مردم در هر جای این کره خاکی، حرف‌های شاعران و عارفان ما را می‌فهمند و دوست دارند. آنها بارها به این باور رسیده‌اند که حرف حافظ، گویی حرف دل خود آنهاست؛ افکار مولانا گویی افکار برتر آنهاست که مدت‌ها ذهن‌شان را به خود مشغول کرده است و هفت شهر عشق عطار، گویی مراحل آرمایی هستند که آنها همواره آن را آرزو می‌کنند تا راهنمای‌شان به اوج و کمال انسانیت باشد.

اما طبیعتاً ادبیات عرفانی ما به سبب ویژگی‌های خاص خود می‌تواند پیوند روحی و عاطفی را در بین مردم اقوام مختلف بیشتر ایجاد کند، چون پلی است بین «انسان و خدا»، بین «انسان و خوبی‌ها» و بین «انسان و تکامل».

ما در بازار تبادل کالاهای معنوی، متاعی مرغوب برای عرضه داریم و آن ادبیات عرفانی ماست. عرفان و ادبیات فارسی در دنیای معاصر می‌توانند خریداران زیادی داشته باشند، به شرطی که ما بتوانیم فروشندگان خوبی باشیم.

در ادبیات عرفانی فارسی داستان‌های زیادی وجود دارند که هر یک با زیبایی تمام، حاوی چند پیام برای مردم دنیا هستند. ما باید این پیام‌ها را به آنان برسانیم. و برای رسیدن به این هدف باید ادبیات عرفانی‌مان را فارغ از مرزهای جغرافیایی و مسایل سیاسی، به همه شهرها و کشورها ببریم.

اصلاً خاصیت عرفان همین است که مرزها را در هم می‌ریزد، همه شهرها را یکی می‌کند و به قول مولانا کشور و شهری را به دیگری ترجیح می‌دهد که نه از نظر تکنولوژی پیشرفته‌تر باشد نه از نظر سیاسی و جنگ افزاری برتر و مجهزتر باشد و نه از هیچ نظر دیگر؛ بلکه در عرفان شهری که جایگاه دوست باشد، زیباترین و بهترین شهرهاست:

گفت معشوقی به عاشق کای فتی تو به غربت دیده‌ای بس شهرها  
 پس کدامین شهر از آنها خوشتر است؟ گفت آن شهری که در وی دلبر است<sup>۱</sup>  
 در میان آثار عرفانی فارسی، چند کتاب برتر از دیگر کتاب‌ها شناخته شده‌اند که  
 یکی از آنها بی‌شک مثنوی معنوی است. مولوی توانسته در این اثر ارزشمند خود با بیان  
 داستان‌هایی بسیار جذاب و شیرین، بهترین پیام‌ها را به خواننده منتقل کند. هر چند  
 بسیاری اوقات از ذکر داستانی عامیانه و معمولی، والاترین مفاهیم عرفانی را در نظر دارد  
 اما به هر خواننده فراخور سطح دانش و تحصیل او چند پیام می‌دهد و یکی از این  
 پیام‌ها که در سراسر مثنوی ردّ پایی از آن به چشم می‌خورد، پیام صلح و دوستی و  
 بی‌ریایی است.

اگر بر این باور باشیم که اخلاق جهانی روی چهارپایه «راستی و راستگویی»،  
 «احترام و عدم خشونت»، «همبستگی و برادری»، «حقوق مساوی» استوار است،  
 با خواندن داستان‌های مولانا در مثنوی درمی‌یابیم که گویی این پیر عارف و فرزانه،  
 قرن‌ها پیش، به همین کار اعتقاد راسخ داشته و اتحاد و آرامش مردم را وابسته به همین  
 ارکان می‌دانسته است.

انسان در جای جای مثنوی به محبت کردن دعوت می‌شود. مولانا محبت را کیمیای  
 گران‌بهایی می‌داند و می‌فرماید:

از محبت تلخ‌ها شیرین شود      از محبت مس‌ها زرّین شود  
 از محبت دُردها صافی شود      از محبت دُردها شافی شود  
 از محبت مرده زنده می‌کنند      از محبت شاه بنده می‌کنند  
 این محبت هم نتیجه دانش است      کی گزافه بر چنین تختی نشست؟<sup>۲</sup>

مولانا، این سفیر صلح و دوستی، بارها در داستان‌های مثنوی، انسان‌ها را به اتحاد  
 فکری دعوت می‌کند. هر چند همان‌طور که گفته شد هدف او از آوردن بعضی  
 داستان‌ها حرف و پیام دیگریست، اما به طور ضمنی مقصود ظاهری خود را نیز  
 به خواننده منتقل می‌کند. مولوی معتقد است که اختلاف‌های مردم به علت عدم درک

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم/۵۷۱.

۲. همان، دفتر اول/۱۳۰.

درست از مسایل است و برداشت نادرست آنها از حقایق، دنیا را این چنین به جنگ و دشمنی می‌کشاند. هم‌چنان که لسان الغیب حافظ نیز می‌فرماید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در نظر مولانا، آنچه موجب رفع این اختلاف‌ها و ایجاد اتحاد و دوستی می‌شود، تمسک به پیشوایی آگاه و دینی الهی است.

مولانا اختلاف دیدگاه‌ها را عامل جدایی و تفرقه می‌داند و می‌فرماید:

از نظر گاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و جهود<sup>۱</sup>

او در جای دیگر هم از بین رفتن دشمنی‌ها را مستلزم گرویدن به دین و پیروی از دستورهای خدا دانسته است:

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت یک ز دیگر جان خون آشام داشت

کینه‌های کهنه شان از مصطفی محو شد در نور اسلام و صفا

اولاً اخوان شدند آن دشمنان هم چو اعداد عنب در بوستان

وز دم المؤمنون اخوه به بند در شکستند و تن واحد شدند

صورت انگورها اخوان بُود چون فشردی شیرۀ واحد شود

غوره و انگور ضدانند لیک چون که غوره پخته شد، شد یار نیک<sup>۲</sup>

باید دانست که جنگ، خون‌ریزی، ستم، استضعاف، نابرابری و دشمنی همه ریشه در نادانی دارند. کسی که از روی نادانی تصور می‌کند که فقط اوست که درست می‌اندیشد و فقط همیشه افکار او صحیح است، نمی‌تواند تضاد بین واقعیت‌ها را درک کند. اگر ما فقط خود را اسیر تعصب‌های نژادی، مذهبی، ملیتی، حزبی و در یک کلمه خود را اسیر «خودخواهی»‌های خود کنیم و دیگران را نبینیم، مسلماً نمی‌توانیم محیطی را برای تبادل عقاید و دوستی و برادری با دیگران ایجاد کنیم.

پس انسان باید آزاد از همه چیز و همه کس و به دور از علایق شخصی خود با دیگران در ارتباط باشد. و یکی از بهترین راه‌ها برای آزاد شدن از این قید و بندها، عرفان است که به ما بلندنظری و گذشت و ایثار را می‌آموزد. عرفان است که همه چیز

۱. مثنوی معنوی، مقدمه دفتر پنجم.

۲. همان، دفتر دوم/۳۷۶.

دنیا را برای ما آسان می‌کند و به ما می‌آموزد که در برخورد با دیگران باید اول رضایت «خدا» را در نظر بگیریم و بعد به «خود» فکر کنیم. در یکی از داستان‌های مثنوی، بهترین پیام در این مورد داده شده. آنجا که نخستین امام مسلمانان شیعه، حضرت علی<sup>(ع)</sup>، در برابر دشمن‌اش دست به کاری می‌زند که «خدای‌اش» دوست دارد نه «خودش»:

در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
آن خدو انداخت بر رویی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل	وز نمودن عفو و رحمت بی‌محل
گفت بر من تیغ تیز افراستی	از چه افکندی مرا بگذاستی

\*

آن چه دیدی که چنین خشم نشست

تا چنان برقی نمود و باز جست

\*

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم	بنده حقم نه مأمور تنم
شیر حقم، نیستم شیر هوا	فعل من بر دین من باشد گوا

\*

رخت «خود» را من ز ره برداشتم غیر «حق» را من عدم انگاشتم<sup>۱</sup>

همان طور که گفتیم در مثنوی، ریشه بسیاری از دشمنی‌ها و جنگ‌ها، جهل و برداشت سطحی از مسایل دانسته شده است. مولوی بر این باور است که اگر در دست انسانها شمعی هدایتگر باشد و چشمی معنابین پیدا کنند، دیدشان نسبت به جهان دگرگون خواهد شد. داستان معروف «فیل در تاریکی» و برداشت هر یک از هندیان از آن، نمونه‌ای از این تفکر مولانا است:

در ادبیات عرفانی ما به صاف کردن دل از تیرگی و بخل و بدی اهمیت زیادی داده شده است. شاعران و نویسندگان در متون عرفانی خود، مکرر این سفارش را به انسان کرده‌اند.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول/۱۸۷-۱۸۳.

طبیعتاً دلی که صاف و صیقلی باشد می‌تواند خوبی‌ها و زیبایی‌های دیگران را درون خود منعکس کند و به راستی اگر همه دل‌ها این گونه شوند، دنیایی خواهیم داشت سراسر عشق و برابری و برادری.

و سرانجام این که مولانا در مثنوی انسان را والاتر از آن می‌داند که حتی خود را گرفتار دنیای بی‌ارزش کند چه رسد به این که بر سردارایی‌های این دنیا نیز بخواهد با دیگران بجنگد. او در آغاز مثنوی، وجود انسان را به نیی مانند کرده که از نیستان و از اصل خود جدا افتاده و به سبب این جدایی، فریاد شکایت سرداده. پس باید در تلاش باشد که از قید و بندهای دنیایی ببرد تا سرانجام به اصل خود بازگردد. چنین انسانی مطمئناً در طول زندگی خود فردی بی‌آزار و صلح‌جو خواهد بود.

آنچه آورده شد تنها بخش کوچکی از افکار صلح‌جویانه مولوی بود. بی‌شک هر صفحه مثنوی حاوی ده‌ها پند و پیغام با ارزش است که برای تفسیر و تبیین آنها به ساعتها وقت نیاز داریم و «مثنوی هفتاد من کاغذ» خواهد شد. لذا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم، چرا که «در خانه اگر کس است یک حرف بس است». بیاییم یک بار دیگر مثنوی را از ابتدا تا انتها با این دید بخوانیم که فردی پیام‌آور و خواهان صلح و اتحاد و اخوت آن را نوشته است، تا آنگاه پنجره‌های جدید در مقابل دیدگانمان گشوده شود و دنیا را به گونه دیگر ببینیم. به امید روزی که در آن، هیچ کودک بی‌گناهی طعم تلخ جنگ را نچشد و هیچ مادر زحمت‌کشی در سوگ جوان سربازش اشک نریزد.

#### منبع

بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد: مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ یازدهم ۱۳۷۱ ه.ش.